

## عبادات شخص لال (اخرس)

بحث در قرائت و وظایف قولی اخرس بود. به برخی از جهات بحث اشاره کردیم. یکی از جهات این بود که اخرس با اشاره انگشت و تحریک زبان باید الفاظ را قصد کند و قصد معانی کافی نیست و بلکه ایشان فرموده باید صوت هم باشد.

مرحوم شیخ انصاری در قرائت اخرس بین اقسام اخرس تفصیل داده است و وظیفه او را در حالات مختلف متفاوت می‌داند. از نظر ایشان اگر اخرس از کسانی باشد که از لفظ تصور دارد باید قصد اشاره به الفاظ داشته باشد ولی اگر اخرس از افرادی باشد که تصویری از لفظ ندارد باید به معانی اشاره کند. بنابراین اگر لالی شخص عارض باشد به اینکه قبلا الفاظی را شنیده است و می‌داند که در عالم الفاظ وجود دارند باید با اشاره و تحریک زبان آن الفاظ را قصد کند.

بعد هم فرموده‌اند صرف تحریک زبان و صدا کردن هم کافی نیست بلکه باید به تک تک حروف اشاره کند پس باید هر کدام از حروف را به صورت جداگانه قصد کند و به آن اشاره کند.

ایشان می‌فرماید:

«و الأخرس یحرّک مع الصوت لسانه بالمعنى الأعم من لهواته و شفتیه بالقراءة و یعقد قلبه بها، بأن ینوی کونها حركة قراءة، لأنّ الحركة بنفسها تصلح لغيرها، كما في الروض و جامع المقاصد مفسرين به كلام کلّ من اشترط عقد القلب بمعناها، و هو حسن بالنسبة إلى من يعرف أنّ في الوجود كلاما و قراءة و لا يعرف أزيد من ذلك.

و أمّا من سمع ألفاظ القراءة و أتقنها بل تكلم بها مدّة: فالظاهر عدم الاكتفاء بمجرد نيّة كون الحركة حركة قراءة، بل لا بدّ من تطبيق الحركة على حروف القراءة جزءا فجزءا بحيث يكون صوته بمنزلة كلام غير متمایز في الحروف، لأنّ المقدور في حقّه من القراءة، بل هي منه قراءة عرفا.

كما أنّ من لا يعرف أنّ في الوجود ألفاظا و قراءة و صوتا، كما في غالب الأخرس الخلقی، فلا یبعد وجوب عقد قلبه عند تحريك اللسان بمعنى آيات القراءة، إذا أمکن إفهامه إياها، و لا بعد في وجوب ذلك عليه و عدم وجوبه على غير الأخرس، لأنّ التلقظ بالألفاظ المستقلّة في الدلالة على المعاني مغن عن عقد القلب بمعناها، بخلاف حركة اللسان التي لا تعدّ قراءة و لا قدرا میسورا منها. فيجب القصد تفصيلا إلى المعنى ليكون حركة لسانه مع هذا القصد بمنزلة تلقظ غيره، و لا ريب في أنّ هذا منه أقرب إلى القراءة من حركة اللسان ناويا أنّها القراءة التي لا يعلم أنّها من أيّ مقولة.» (کتاب الصلاة، جلد ۱، صفحه ۳۴۸)

مرحوم شیخ برای اخرس سه مرحله تصور کرده است:

یکی اخرسی که می‌داند فی الجملة الفاظی وجود دارد که وظیفه او این است که به همان صورت فی الجملة لسانش را حرکت بدهد و با انگشت اشاره کند.

دیگری کسی که تفصیل حروف را می‌داند باید حرکت لسان را بر حروف تطبیق بدهد مثل کلامی که حروف در آن متمایز نیستند چون این مقدار از قرائت برای او مقدور است و بعد فرموده‌اند و بلکه اصلا عرفا همین کار قرائت او محسوب می‌شود.

و سومین قسم کسی که اصلا نمی‌داند لفظ و قرائت و صوت در عالم وجود دارد که از نظر ایشان اغلب افرادی که مادر زادی لال هستند این گونه‌اند بعید نیست بر او در هنگام تحریک لسان عقد قلب لازم باشد و بعد هم گفته‌اند لزوم عقد قلب برای اخرس در عین عدم لزوم آن برای کسی که قادر بر تکلم است امر بعیدی نیست چون کسی که قادر بر تکلم است می‌تواند الفاظ را بیان کند و همین جایگزین عقد قلب است. ما قبلا گفتیم مستفاد از روایت سکونی لزوم اشاره به ید و تحریک لسان است و در این روایت بین افراد مختلف اخرس تفصیل داده نشده است. هر کس بر او «اخرس» صدق کند چه اینکه اول متمکن از تکلم بوده باشد یا اینکه مادر زادی قادر بر تکلم نبوده باشد، مشمول آن است.

اما اینکه ایشان مانند برخی دیگر از علماء قسمی را تصور کرده‌اند که شخص اخرسی باشد که هیچ تصویری از الفاظ نداشته باشد همان طور که قبلا گفتیم وجود چنین شخصی خیلی بعید است چون حتی آن شخصی که مادر زاد کر و لال بوده است تفاوت بین خودش و دیگران را درک می‌کند.

ایشان علاوه بر تحریک لسان، صوت را هم لازم دانستند و قبلا گفتیم شاید ایشان ناظر به این بوده است که این روایت وظیفه اخرس را همان چیزی می‌داند که در مقام محاوره برای تفهیم مقاصد خودش استفاده می‌کند و در اشخاص لال، صوت جزئی از تکلم آنهاست. تنها تفاوت این است که در محاورات عادی اشاره به خود معانی به صورت مستقیم است نه اینکه اشاره به لفظ باشد و چه بسا شخص اصلا از لفظ مطلع نباشد و غرض هم با همان اشاره مستقیم به معانی محقق می‌شود و اصلا ما در عرف موردی را سراغ نداریم که لفظ خاص در آن شرط باشد و حتی در مثل انشاء عقود، الفاظ وسیله‌ای برای تفهیم معنا هستند نه اینکه خود لفظ مهم باشد؛ اما در قرائت در نماز اشاره باید به الفاظ باشد نه خود معانی. در هر حال این تفصیل مذکور در کلام شیخ انصاری با اطلاق روایت قابل جمع نیست و همچنین نحوه ادایی که ایشان ذکر کرده است از روایت قابل استفاده نیست و از در هیچ کلام هیچ کدام از فقهای قبل از ایشان هم مذکور نیست و اگر وظیفه اخرس چنین چیزی بود حتما باید در روایت نسبت به آن تذکر داده می‌شد.

آنچه ایشان نسبت به قصد معنا بیان فرمودند نیز مقتضی و دلیل ندارد و لذا لزوم آن بر اخرس بدون دلیل است و بلکه از بخش دیگری از کلام ایشان استفاده می‌شود که حتی اشاره به حرکات الفاظ هم لازم است و این نیز دلیل ندارد.

جهت دیگری که در اخرس باید مطرح شود چیزی است که برخی علماء مطرح کرده‌اند که در تلبیه اخرس می‌تواند نایب بگیرد. این قول به ابن جنید نسبت داده شده است البته در عین اینکه تحریک لسان را کافی دانسته است. (مختلف الشیعة، جلد ۴، صفحه ۵۶)

صحت و کفایت نیابت نسبت به کسی که معذور است متوقف بر دلیل خاص است و چه بسا نظر ابن جنید بر اساس جمع بین روایت سکونی و روایاتی باشد که عاجزین را به استنابه امر کرده‌اند مثل روایت زرارة:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يَاسِينَ الصَّرِيرِ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ خُرَّاسَانَ قَدِيمَ حَاجًّا وَكَانَ أَقْرَعَ الرَّأْسِ لَا يُحْسِنُ أَنْ يُلَبِّيَ فَاسْتَفْتِيَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَأَمَرَ أَنْ يُلَبِّيَ عَنْهُ وَ يُمَرَّ الْمُوسَى عَلَى رَأْسِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ يُجْزَى عَنْهُ. (الكافي، جلد ۴، صفحه ۵۰۴)

و ابن جنید بین این دو روایت به تخییر جمع کرده است.

البته روایت زراره در مورد اخرس نیست بلکه در مورد کسی است که نمی‌تواند به صورت صحیح تلبیه بگوید و چنین کسی نایب بگیرد. ولی گفته‌اند به فحوی بر وظیفه اخرس هم دلالت دارد. روایت از نظر سند ضعیف است و دلالت آن هم تمام نیست چون برای ما چنین فحوایی مشخص نیست یعنی به نظر ما معلوم نیست برای اخرس که می‌تواند با اشاره تلبیه را اداء کند و این کار به تصریح روایت سکونی مجزی است از کسی که در روایت ذکر شده است اولی باشد. مورد روایت کسی است که یا باید نایب بگیرد یا تمکن از اداء ندارد اما در مورد اخرس می‌تواند به صورت مباحثی تلبیه بگوید البته تلبیه او به اشاره است.